

خلیج فارس پس از جنگ سرد

M. E. Ahrari and James H. Noyes,
The Persian Gulf After the Cold War.
Connecticut: Praeger Publishers, 1993,
242 pages.

خارجی کشورهای خلیج فارس می پردازند، کمتر به واقعیات دفاعی این کشورها توجه دارند. همین موضوع باعث می شود تا به نوعی از واقعیات دور افتند و حالت تجرد بیابند. آنچه مسلم است اینکه واقعیات دفاعی کشورهای خلیج فارس از جمله مهم ترین عواملی است که به روابط خارجی شکل می دهد. این کشورها در معرض تهدیدات گوناگون داخلی و خارجی قرار دارند و مسئله تأمین امنیت و خنثی سازی تهدیدات بزرگترین مشغله فکری سیاستمداران و رهبران آنهاست.

محققان کتاب کوشش فراوان نموده تا به نحو مطلوب چگونگی ارتباط بین متغیر «بازیگران» و متغیر «ثبات» را شرح دهند. درون مایه اندیشه آنها بر این پایه استوار است که تنها بازیگران هستند که می توانند در منطقه ثبات و آرامش ایجاد کنند. بنابراین، پرسش اصلی تحقیق حول این محور دور می زند که کدام یک از بازیگران «شایسته ترین» اند؟

از دید کتاب، دو دسته بازیگر وجود دارد: ۱. بازیگران خارج از منطقه (آمریکا، انگلستان، فرانسه، مصر و سوریه)؛ ۲. بازیگران داخل منطقه (ایران، عربستان سعودی و عراق). محققان کتاب خلیج فارس پس از جنگ سرد، برخلاف

مسئله «ثبات و آرامش» و در یک کلمه برقراری «امنیت» و راه حصول به آن در خلیج فارس همچنان برای علاقه مندان مسائل خاورمیانه موضوعی پویا و بحث انگیز است. این بحث طی سالهای گذشته، نه تنها اهمیت خود را از دست نداده، بلکه روز به روز به خاطر آینده صلح در خاورمیانه مورد توجه قرار گرفته است.

کتاب خلیج فارس پس از جنگ سرد که جمعی از استادان و محققان آمریکایی آن را به رشته تحریر در آورده اند، در نوع خود یک تلاش علمی - پژوهشی بی نظیر است. مهم ترین ویژگی کتاب نگرش توأمان دفاعی و خارجی است که آن را از سایر کتابها در این زمینه متمایز می سازد. معمولاً، پژوهشگرانی که به نقد و بررسی سیاستهای

نگرشیهای موسوم «درون گرا» و «منطقه گرا» هستند. آنها با قلمی توانا، به طور مستند و مستدل احتجاج می کنند که نه تنها حضور نظامی بازیگران خارج از منطقه صلح و ثبات به ارمغان نمی آورد، بلکه حضور نظامی آنها در کوتاه مدت خود موجب بروز تنش و ناپایداری است. برای اثبات این مدعا حجم عمده کتاب به تجربه ها، عملکردها و سیاستهای کشورهای خلیج فارس و روابط قدرتهای خارج از منطقه اختصاص یافته است. کتاب به شرح و تفسیر وضعیت نظامی هریک از بازیگران می پردازد و طی یک استدلال استقرایی به استنتاج عقلی می پردازد که تنها راه، «ایجاد همکاری منطقه ای بین بازیگران بومی است.»

از نظر کتاب، سه بازیگر بومی بیشتر در منطقه وجود ندارد که در دراز مدت کلید امنیت، ثبات و آرامش منطقه را در دست خواهند داشت. این بازیگران به ترتیب اهمیت نظامی عبارت اند از: ایران، عراق و عربستان سعودی.

به مخاطره انداخته است. درکل، منافع ریاض و واشنگتن ایجاب می کند که در منطقه امنیت و آرامش برقرار باشد. همچنین سیاست خارجی ایران در شمال آفریقا و آسیای مرکزی دومین منبع نگرانی ریاض و واشنگتن است.

ایران در این رهگذر، رویارویی ایران با آمریکا و عربستان سعودی شکل جدیدی به خود گرفت. ایران کوشیده تا همان نقش گذشته خود را از «راههای دیگر» ادامه دهد.

- از نظر کتاب، در حال حاضر سه زمینه مهم راههای دیگر برای رویارویی وجود دارد:
۱. خاورمیانه؛ بویژه با تعریف مجددی که پس از فروپاشی شوروی از آن شد (شرق، شبه جزیره عربستان و شمال آفریقا به انضمام شش کشور آذربایجان، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان در آسیای مرکزی).
 ۲. تأکید بر تقویت بنیه نظامی؛ این شیوه دیگری است که ایران برای رویارویی با آمریکا و عربستان سعودی اتخاذ کرده است. در این شیوه، دو جهت کلی پیگیری می شود: از یکسو ایران می کوشد تا اقتصاد زمان جنگ را بازسازی کند و از سوی دیگر، قابلیت‌های نظامی خود را از طریق تولید داخلی، همکاری مشترک و واردات توسعه دهد.
 ۳. ارتباط با شمال آفریقا؛ ایران حضور و نفوذ گسترده‌ای در بین کشورهای شمال آفریقا، بویژه سودان، الجزایر، مصر و لیبی دارد. ایران توانسته است با گروه‌ها و نهضت‌های اسلامی پیوندهای عمیقی برقرار سازد.
- تمام این موارد موجب نگرانی آمریکا و عربستان سعودی بوده و به عنوان تهدید ایران «در شکل جدید» آن برآورد می شود.
- از دیدگاه منطقه‌ای، کتاب نتیجه می‌گیرد: «کشورهای خلیج فارس برای همکاری، نه ستیز، دلایل بیشتری دارند.»
۲. عراق
- به خاطر مرز محدود آبی خود با خلیج فارس همیشه نقش «حاشیه‌ای» داشته است. گذشته از این، عراق به دلیل موقعیت جغرافیایی خود در درگیری اعراب و اسرائیل همچون سایر کشورهای عرب نظیر مصر، سوریه و اردن نقشی «حاشیه‌ای» ایفا کرده است. تنها در دهه ۷۰، توانست به عنوان یک «قدرت منطقه‌ای» ظهور کند. این فرایند در اثر درآمد سرشار نفتی، پس از تحریم نفتی اعراب (۱۹۷۳)، بود. بدین ترتیب، طی ۱۹۸۰-۱۹۷۵ ارتش عراق از نیروی عمدتاً ضد شورش به نیروی مسلط و حاکم تبدیل شد. این تغییر به دلیل تأسیس واحدهای زرهی و مکانیزه در ارتش بود.
- طی ۱۹۸۰-۱۹۷۸ سه حادثه مهم و تعیین کننده رخ داد که باعث شد جاه طلبی‌های رهبری عراق در خاورمیانه عربی تحریک شود: قرارداد کمپ دیوید (۱۹۷۹)، تجاوز و اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی سابق (اواخر ۱۹۷۹)، و نیز انقلاب اسلامی (۱۹۷۹). مهمترین پیامد این

حوادث به هم خوردن موازنه قدرت در منطقه، بویژه بین ایران و عراق، بود. جنگ هشت ساله، به رغم فراز و نشیبهای آن، در پایان نتوانست هدفهای نظامی عراق را محقق سازد. این کشور همچون ابتدای جنگ به آبهای بین‌المللی دسترسی محدود داشت و برای ارتباط با جهان خارج و نقل و انتقال نفت و کالاهای صنعتی بشدت به شبکه حمل و نقل کشورهای همجوارش وابسته بود؛ و این خود «حسن نیت» در سیاست خارجی را طلب می‌کرد. از سوی دیگر، بار سنگین هزینه‌های نظامی بر رهبری عراق شرایط غیرقابل قبولی را تحمیل می‌کرد. بنابراین، بیشترین مشکل عراق پس از جنگ اول خلیج فارس موقعیت جغرافیایی و بدهی‌های سنگین بود که در نتیجه این کشور را «آسیب پذیر» می‌ساخت. در این وضعیت، عراق برای رهایی از این وضع به کوریت لشکرکشی کرد.

سیاسی «دارای ارزش و اهمیت است.» نویسنده، به دنبال این مقدمه نتیجه می‌گیرد: «در آینده یک راه برای ایجاد ثبات و پایداری در خلیج فارس وجود دارد و آن نمو و پیدایش ترتیبات امنیتی است که در آن حذف ایران و عراق منظور نشده باشد.» او علت را این گونه توضیح می‌دهد: «با داخل کردن عراق در ترتیبات امنیتی آینده، دولتهای عربی خلیج فارس قادر خواهند بود موازنه‌ای بین جاه طلبی ایرانی‌ها و عراقی‌ها ایجاد کنند؛ این خود ارتقاء موازنه منافع تمام دولتهای ملی منطقه را تضمین خواهد کرد.»

۳. عربستان سعودی

مهم‌ترین سؤالی که در پیش روی ملک فهد پس از جنگ خلیج فارس قرار داشت، این بود که آیا عربستان سعودی می‌تواند به نقش گذشته خود همچنان ادامه دهد یا اینکه باید نقش تازه‌ای را برعهده گیرد. نویسنده دلایل گوناگونی را ارائه می‌دهد و جمع‌بندی می‌کند که در مجموع عربستان سعودی نقش فعال‌تری را بازی خواهد کرد. این نقش چیزی جز نقش رهبری در وضعیت پس از جنگ سرد در خاورمیانه نخواهد بود. اما ایفای نقش مذکور سهل و آسان نیست؛ زیرا مشکلات و محدودیتهای

نویسنده پس از توصیف وضعیت نابهنجار عراق و برشمردن مشکلات متعددی که این کشور با آن دست به‌گریبان است، در پایان می‌نویسد: «جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس، ماشین نظامی عراق را به عنوان یک «بازیگر اصلی نظامی» از کار انداخت. اما با وجود این، عراق همچنان به عنوان «بازیگر اصلی

بسیار، خاصه ضعف ذاتی نظامی، در مقابل آن وجود دارد. به همین خاطر، امکان نفوذ و تأثیر گذاری این کشور در حوادث آتی منطقه کاهش خواهد یافت.

کتاب در بررسی سیاستهای دفاعی دولت سعودی نتیجه می گیرد که این کشور به عنوان یک «بازیگر بومی»، در دریا برای دفاع از خود فاقد یک نیروی بازدارنده دریایی و در زمین فاقد یک نیروی بازدارنده امنیتی است. تنها امتیاز ارتش سعودی نیروی هوایی است که آن هم پشردت وابسته به آمریکا است: «عربستان سعودی اگر چه بوضوح قابلیت ایفای نقش سازنده ای را (در خاورمیانه) دارد، ولی برای تأثیر گذاری بر حوادث صرفاً دارای توان محدودی است.»

پس از بررسی مسائل دفاعی و خارجی سه بازیگر اصلی، از «دیدگاه منطقه گرایانه»، کتاب به عواملی که می تواند در دراز مدت ثبات و پایداری را برای منطقه به ارمغان آورد، می پردازد:

۱. حل اختلاف بین کشورهای غنی و فقیر در خاورمیانه، برپزه خلیج فارس؛
۲. نظارت بر مسابقه تسلیحاتی؛
۳. حل مسئله فلسطین؛
۴. نحوه تصمیم گیری آمریکا و

عربستان سعودی در مورد ایران. کتاب سه نکته را در حاله ای از ابهام قرار می دهد. نکته اول اینکه کتاب می گوشت تا «دیدگاه منطقه گرایانه» ای را ارائه کند که

علی القاعده با نگرشهای مرسوم بین الملل گرایانه و ملی گرایانه متفاوت است. در این زمینه، ادله فراوان اقامه شده است تا خواننده را مجاب سازد «ثبات و امنیت منطقه» تنها از سوی بازیگران بومی میسر است و حضور و دخالت بیگانگان در منطقه نه تنها موجب تثبیت اوضاع نمی شود، بلکه تشنج آفرین بوده، عدم ثبات را در پی خواهد داشت. البته، این سخنی معقول و به لحاظ افکار عمرمی پذیرفتنی است، ولی با واقعیات موجود انطباق ندارد. واقعیت این است که تجربه دهه گذشته در برابر دید و قضاوت تصمیم گیران قدرتهای خارج از منطقه قرار دارد و از عدم اعتماد نسبت به بازیگران داخل منطقه حکایت می کند. این بازیگران قادر نیستند منافع قدرتهای خارجی را تضمن کرده، امنیت منطقه را تضمین کنند.

بنابراین، اولین پرسشی که به ذهن می آید اینکه چگونه در جهان به هم پیوسته کنونی می توان منطقه خلیج فارس را متنوع کرد و به طور مجرد به مسائل آن پرداخت؟ در سطح آرمانی، منطقه ای نگرستن کمال مطلوب

است، اما در عالم واقع مقدور نیست، بویژه اگر توجه شود که منافع کشورهای منطقه با منافع قدرتهای خارج از منطقه بشدت به هم پیوند خورده است.

در نگرش منطقه ای، اهمیت استراتژیک و اقتصادی منطقه برای قدرتهای خارجی

نادیده انگاشته شده، فرض بر این است که کشورهای منطقه نقاط مشترک و دلایل کافی برای همکاری سازنده منطقه ای دارند، به طوری که ثبات و امنیت در گرو این همکاری است.

گذشته از این، چندانکه معلوم است، نویسندگان کتاب اگرچه به شرح اختلافات دیرینه و کینه توزانه ای که در سالهای گذشته پدیده آمده می پردازند، ولی در مقام تجزیه و تحلیل چندان برای آنها ارزش قائل نمی شوند و نقش آنها را در حوادث آینده کم اهمیت جلوه می دهند. آنها بر نقاط قوت بیشتر تأکید می کنند. این نحوه نگرش، وجود تعصب و سمت گیری های غیر معقول را تسدای می کند که مطالعات علمی را مخدوش جلوه می دهد. به عنوان مثال، کتاب کوشیده است تا اثبات کند ایران دیگر به فکر «صدر انقلاب» نیست و دست از آن شسته است. ولی در همان حال، به نفوذ ایران در خاورمیانه، شمال آفریقا و خلیج فارس

می پردازد و گسترش حضور ایران را خطری جدی قلمداد می کند و اعتقاد دارد هدفهای سیاست خارجی ایران تغییر نیافته، بلکه روشهای آن تحول یافته است. ظاهراً، حساسیت نویسنده فقط در زمینه به کار بردن الفاظ است.

نکته دوم اینکه تلاش نویسندگان کتاب حول محور «امنیت جمعی» در منطقه است. این اعتقاد وجود دارد که سه کشور اصلی به عنوان بازیگران بومی می توانند در چارچوب یک پیمان نظامی تهدیدات را خنثی ساخته، منطقه را امن سازند. مهم ترین زمینه ای که می توان امنیت جمعی را محقق گرداند، عامل موازنه قوا بین سه بازیگر اصلی است که در حال حاضر عراق بشدت ضعیف و تحت مهار درآمده و عربستان سعودی به خاطر ضعفهای ذاتی اش قادر به حراست و دفاع نیست و ایران تنها قدرت مسلط و برتر منطقه است. با وجود این، کتاب به رغم شعار امنیت جمعی نتیجه می گیرد: «(به خاطر فقدان موازنه) قوا احتمال اینکه ایالات متحده آمریکا بار دیگر در خلیج [فارس] برای حفاظت از منافعش مبادرت به اقدام نظامی کند، وجود دارد.» گویی می توان در کوتاه مدت موازنه قوا را برقرار ساخت و برای ضعفهای ذاتی دفاعی

چاره ای اندیشید .

لازم است . بنابراین ، با وجود تجویز امنیت

به لحاظ نظری ، کتاب کوشش فراوان کرده تا اثبات کند «نظریه موازنه قوا» در منطقه کاربرد ندارد و در عوض ، بایسد «نظریه امنیت جمعی» را جایگزین ساخت .

از نظر کتاب ، دوران پس از جنگ سرد ، دوران امنیت جمعی در خلیج فارس است . رویدادهای سالهای گذشته (انقلاب اسلامی ، تجاوز شوروی به افغانستان و صلح اعراب و اسرائیل) در حقیقت ، مدلولهایی بودند دال بر اینکه عمر نظریه موازنه قوا به سر آمده است . نظریه مذکور تنها ارزش تاریخی دارد و برخلاف کسانی که سعی دارند با موازنه قوا بار دیگر صلح و

آرامش را در منطقه برقرار کنند ، باید امنیت جمعی را توصیه کرد . ولی در همان حال کتاب خود نتوانسته است به طور کامل دست از موازنه قوا بشوید ؛ خواننده احساس می کند به رغم نقد موازنه قوا در فصلهای مختلف کتاب ، همچنان محققان در عمق اندیشه خود به نوعی به موازنه قوا اعتقاد دارند . به عنوان مثال ، وقتی ضرورت بازگشت نقش نظامی عراق در منطقه بیان می شود ، نویسنده در مقام استدلال می گوید برای تنظیم روابط قدرت بین ایران و عربستان سعودی حضور مجدد نظامی عراق

سومین نقدی که می توان عنوان کرد اینکه چگونگی همکاری منطقه ای بین بازیگران بومی روشن نیست . کتاب به طور مجرد دیدگاه همکاری منطقه ای را شرح و بسط می دهد ، بی آنکه «شرایط لازم» و «راههای عملی» را طرح کند . در اینکه نگرش همکاری منطقه ای به نیکی تبیین شده شکی نیست ، ولی اینکه چگونه باید آن را محقق ساخت ، جای سؤال دارد .

همکاری منطقه ای از سالها قبل از انقلاب اسلامی مطرح بوده و در حال حاضر نیز همچنان اصلی ترین بحث محافل سیاسی و دانشگاهی است . اما با توجه به وضعیت پیچیده منطقه و بحرانهای پی در پی که در آن روی داده و می دهد ، شرایط لازم و راههای عملی همکاری که در نهایت منجر به صلح پایدار شود ، مورد پرسش می باشد و در واقع برای آن تا کنون پاسخی یافت نشده است .

حمید فرهادی نیا

محقق سیاسی

